

هو العليم

بررسی روایات موجود در باب خلقت انسان (۳)
روایت «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ
سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و
الاختیار و القضاء و القدر - جلسه یکصد و هفدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالبی راجع به تحدی قرآن (ت)

معنای روایت «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ

أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»

در جلسه گذشته عرض شد منظور از روایاتی که

دلالت می‌کند «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ

السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» بطن ام نیست؛ بلکه

منظور مقام تَکَوُّنِ نفس آدمی است که نفس در مقام

تَکَوُّنِ با خود شقاوت و سعادت را می‌آورد و این

سعادت و شقاوت یک امر تکوینی است که همراه او

است.

توضیحی درباره روایت «إِرَادَةُ حَتْمٍ وَ إِرَادَةُ

عَزْمٍ»

روایات در اینجا زیاد است و کلام بزرگان در

اینجا بسیار و مختلف است و ما إن شاء الله به آنها در

بحث اراده می‌رسیم که بعضی از روایات هم حکایت

از این مسئله دارند که «إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَ مَشِئَتَيْنِ إِرَادَةَ

حَتْمٍ و إِرَادَةٌ عَزْمٍ^۱ در اینجا بعضی ها یک اراده را به

^۱ مطالبی راجع به تحدّی قرآن (ت)

تلمیذ: بحثی را در رابطه با تحدّی قرآن فرموده

بودید که تحدّی قرآن جهانی است و به همه انسانها

است. بعد هم یک بار فرمایشی کرده بودید که ما از

هر آیه ای می توانیم همان توحید را استفاده کنیم. ما

مطالعه ای که می کردیم به اینجا رسیدیم اگر این طور

باشد کل آیه ها مثلاً ﴿الرَّجَالُ قَوَّמוْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۱

نمی توانیم بگوییم تحدّی فقط در این آیه است یا آیه

دیگر، یعنی باء بسم الله الرحمن الرحيم درس تحدّی

نسبت به کل جهانیان هست تا انتهای ناس سوره

الناس، ما چطور می توانیم این تحدّی را نسبت به این

معارف و حقایق قرآنی برای افرادی که مسلمان هم

نیستند و غیر مسلمان هستند، کسانی که ممکن است

خدا را قبول داشته باشند اما به قرآن و به مکتب اسلام

نرسیده اند اثبات کنیم؟!

استاد: این مسئله به آن مطلب جنبه تکوینی مراتب عالم وجود برمی گردد و

عرض شد که قرآن کتاب تشریع است و این کتاب تشریع مبتنی بر کتاب

تکوین است؛ بنابراین جمیع انحاء وجود با همه تعیناتشان منظور مفاد آیات

هستند و آیات فقط اختصاص به مسلمان یا شیعه یا مرد و زن ندارد؛ یعنی

هر کسی خود را در هر رتبه ای که ببیند، این آیات قرآن منطبق بر او و شامل

او خواهند بود. البته لازمه این حرف این است که دعوتی که آیات قرآن به توحید می‌کند بتواند در هر مرتبه و در هر مرحله‌ای، هر فردی را متناسب با همان مرحله و مرتبه به توحید دعوت کند و برساند.

بناءً علی هذا آن معنای توحید رقیق و دقیقی که از آیات توحیدیّه سورۀ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۲ و امثال ذلک استفاده می‌شود، آن آیات را نمی‌توانیم به آن معنا برای افرادی که هنوز معتقد به خدا نیستند آن آیات را شامل بدانیم؛ بلکه مسئله توحید در ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و امثال ذلک یا در همه آیات دیگر که حکایت از یک مبدأ واحد می‌کند و یک فعال ما یشاء می‌کند، بنا بر رتبه تفاوت پیدا می‌کند؛ یعنی آن کافر در همان رتبه کفر خود اگر قرآن را در کنار خودش قرار بدهد، باید موحد شود و یک کمونیست در همان رتبه خود اگر قرآن را در کنار خود قرار بدهد باید موحد شود و اسلام بیاورد، و همین‌طور سنی اگر آیات قرآن را ملاک قرار دهد این آیات قرآن او را شیعه می‌کند و به ولایت می‌رساند و افرادی که در ولایت هستند آنها را به توحید می‌رساند و در هر مرتبه این مسئله توحید برای آنها نمودار و مشخص می‌شود که چگونه با حفظ مراتب، مسئله توحید محفوظ است؛ یعنی با حفظ کثرت و کثرت حقیقه - نه کثرت اعتباریه - چطور وحدت حقیقه در اینجا موجود هست لذا این بسته به مراتب افراد متفاوت است، من متوجه نشدم که این اشکال شما به

تلمیذ: مثلاً ما چطور می‌توانیم بگوییم که بسم الله

الرحمن الرحیم تحدی نسبت به تمام اجزاء قرآن

است، از یک سورۀ مخصوص یا یک آیه مخصوص

به غیر از آیه‌های دیگر نیست، نسبت به تمامش این

تحدی صورت می‌گیرد.

استاد: لازمه این، شناخت و معرفت به قرآن است. فرض کنید کسی که حالا اصلاً عربی بلد نیست، چطور از بسم الله الرحمن الرحیم آن مقام حقیقت غیب الغیوبی که در مظاهر رحمت و رحیمیت جمع کرده است را می‌فهمد؟! یا کسی که فلسفه و عرفان نخوانده است یا کسی که راه نرفته است چطور ممکن است بفهمد؟! بله، این بسم الله الرحمن الرحیم نسبت به همه هست؛ ولی لازمه‌اش طی مقدمات است، اینها را باید شخص داشته باشد، بچه پانزده ساله از قرآن چیزی نمی‌فهمد یا فرض کنید کسی که جاهل نسبت به قرآن است اصلاً اطلاعی ندارد.

بله، اگر اطلاع پیدا کند برای او کشف می شود که از باء بسم الله تا آخر سوره توحید نسبت به همه افراد و نسبت به همه موجودات خواهد بود، این صحبت ما بود. ﴿وَمَا مِنْ غَآثَةٍ فِي السَّمَاءِ وَآلِ أَرْضٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۳ یا ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ نَهْ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۴ یا ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۵ و امثال ذلک این را به انسان می رساند که هر رطب و یابسی در کتاب مبین هست و هر مسئله و قضیه ای در این قرآن هست؛ ولی صحبت در این است که انسان باید راهش را پیدا کند، راه نه! بلکه راه های او را پیدا کند و هرکسی از یک راهی می تواند به او برسد؛ یکی از راه علوم عقلی می تواند به باطن قرآن برسد، یکی از راه علوم نقلی می تواند برسد و بیش از نقل نمی تواند، و مراتب تفاوت پیدا می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در یک خطبه ای که مرحوم آقا در امام شناسی آورده اند در صحبتی که راجع به خصوصیات اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می کردند، راجع به سلمان فرمودند: «سلمانٌ بحرٌ لا یُنزف»^۶ یعنی به انتها نمی رسد، راجع به جابر یک چیزی فرمودند، راجع به ابن مسعود فرمودند: «قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ» یعنی ابن مسعود فقط ناقل قرآن بود و فقط قاری قرآن بود، «وقف دونه» یا «عنده» یعنی دیگر از این حد تجاوز نکرد، به آن معانی باطنی قرآن نرسید، صدایش هم خوب بود [وقتی] می آمد پیغمبر او را می نشاند قرآن می خواند و پیغمبر هم گوش می داد و گریه می کرد.^۷ این که پیغمبر احساس می کرد چه بود؟! آن هم که ابن مسعود می خواند چه بود؟! یعنی آن فهم ابن مسعود از قرآن چه بود و فهم پیغمبر چه بود؟! اینها هر کدام طبق سعه خودشان ادراک می کردند، دارای مراتب بودند. کسی قرآن را با علوم غیر متعارف به دست می آورد، یکی قرآن را با مشاهدات به دست می آورد، اینها هر کدام دارای مراتبی هستند.

یک وقت در یک جایی بودیم خدمت آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - من دیدم ایشان قرآن را باز کردند ولی نمی خوانند و دارند به قرآن نگاه می کنند، همین طور مدام نگاه می کنند، مثلاً شاید حدود نیم ساعت گذشت و ایشان همین طور به یک صفحه نگاه می کردند یعنی حتی می توانم بگویم که در اینجا حتی این مسئله ترتیل ﴿وَرَتِّلِ آلَ قُرْآنَ تَرْتِیلاً﴾^۸ و ﴿أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ آلَ قُرْآنَ﴾^۹ و امثال ذلک نبود، تدبر در اینجا نبود یعنی مسئله گذشت نبود؛ بلکه من خیال می کنم ایشان حتی در یک آیه گیر کرده بودند و مدام در آن آیه فکر می کردند و به معانی جدیدی می رسیدند؛ یعنی نظرشان مشخص بود که پایین نمی آید و در یک خط متمرکز هستند. ایشان الآن از مطالعه این آیه و نگاه کردن به این آیه چه می فهمد؟ نه علوم عقلی

خوانده بود و نه نقلی خوانده بود و نه این ادبیات متعارف ما را خوانده بود؛ یعنی مشاهدات خود را در قرآن پیدا می‌کند و آیه قرآن را کاشف از آن مشاهدات خودش می‌بیند و نیم ساعت تأمل می‌کند یعنی نیم ساعت مدام آن معانی که از این آیه به دست می‌آورد و استفاده می‌کند [را ملاحظه می‌کند] حالا آیا به آخرش می‌رسد یا نمی‌رسد، دیگر نمی‌دانیم که هر کسی چطور است. البته اینهایی که به آنجاها رسیدند، می‌رسند اما حد متیقّش این است که ائمه معصومین، چهارده معصوم علیهم السّلام حقیقت قرآن را آن‌طور که باید و شاید ادراک کردند، حالا شخص دیگری از اولیاء بتواند تا چه حد خود را به آنها نزدیک کرده باشد، ما دیگر از آنها خبری نداریم والا اگر آیات قرآن فقط همین معانی ظاهریه باشد، به قول شخصی از افراد [که می‌گفت:] ﴿وَلَا رَطَبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ یا ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ نَفْثُهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ همه اینها مسائل اخلاقی و احکام است! مثل کتابی که درباره طب بنویسند و روی آن بنویسند که همه چیز در این کتاب آمده است یعنی همه چیز مربوط به طب در این آمده است، اما مسائل مربوط به معماری در این کتاب طب نمی‌آید! اینها هم می‌گویند که همه چیز در کتاب است، یعنی همه چیز که مربوط به احکام است؛ نجاسات، طهارات، حج، حرمت خمر، حرمت زنا و سرقت در این کتاب آمده است و خارج از این نیامده است یعنی چیزی غیر از این نیست. اگر این‌طور باشد آن شخصی که از احکام چیزی نمی‌داند، نه حکمی را خوانده است و نه فقیه است، چطور در یک آیه نیم ساعت فکر می‌کند و ما می‌دانیم بیخود هم فکر نمی‌کند! این قدر را که دیگر می‌دانیم! اینها افراد عادی نبودند که انسان نسبت به اینها این گمان را داشته باشد و اینها هزاران هزار فقیه را فقط زیر جیب چپشان می‌گذاشتند، اینها که عادی نبودند! اگر این مربوط به احکام فقهی است پس این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟!

۱) سوره نساء (۴) آیه ۳۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۸۰: «مردان، عنوان قیمومت بر زنان دارند.»

۲) سوره توحید (۱۱۴) آیه ۱. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیّت است.»

۳) سوره نمل (۲۷) آیه ۷۵. امام شناسی، ج ۴، ص ۲۱:

«هیچ موجودی در آسمان و زمین پنهان نمی‌گردد مگر آنکه در کتاب مبین و آشکار خدا حاضر است.»

۴) سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳:

«و هر چیز را در امام مبین شمارش می‌نماییم.»

۵) سوره انعام (۶) آیه ۵۹. سر الفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ۴۹:

«هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آشکار خداست.»

۶) الإختصاص، باب طائفة من الحکم و المواعظ و الخطب فی بیان فضل

ارادهٔ تکوینی حمل کردند و ارادهٔ دیگر را به ارادهٔ تشریعی حمل کردند که ارادهٔ عزم ارادهٔ تشریعی است؛ تشریعاً چیزی را اراده می‌کند و به واسطهٔ اراده، امر می‌کند در حالتی که ارادهٔ حتمی او بر عدم آن تعلق گرفته است.^۱ و روایاتی هم هست از ائمه

سلمان الفارسی و...، ج ۱، ص ۳۴۱.

(۷) اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۸۳.

(۸) روض الجنان، ج ۱۰، ص ۲۵۰. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۶۵:

«[ابن کوّ] گفت: از اصحاب رسول خدا مرا با خبر کن. حضرت فرمود: از کدام یک از آنها خبر دهم؟ گفت: از عبدالله بن مسعود؟ حضرت فرمود: قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ "قرآن را قرائت کرد و در همان جا متوقف شد". گفت: از ابی ذرّ خبر بده. حضرت فرمود: عَالِمٌ شَحِيحٌ عَلَى عِلْمِهِ "عالمی بود که بر علمش بخیل بود و میل نداشت که به نااهل بیاموزد". گفت: به من خبر بده از سلمان. حضرت فرمود: أَدْرَكَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرَةِ وَهُوَ بَحْرٌ لَا يَنْزُحُ وَمَنْ لَكَ بِلُقْمَانَ الْحَكِيمِ وَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ "سلمان علم اوّل و آخر را آموخت و او دریائی است وسیع که آبش تمام نمی‌شود و مثل لقمان حکیم است و او از ما اهل بیت است". گفت: خبر بده مرا از حذیفه بن الیمان حضرت فرمود: عَرَفْتُ بِالْمُنَافِقِينَ، وَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الْمَعْصَلَاتِ، وَ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ وَجَدْتُموهُ خَيْرًا بِهَا "حذیفه منافقین از امت را خوب می‌شناخت و از رسول خدا درباره مسائل و قضایای مشکلی سؤالاتی نمود و اگر او را دریابید می‌بینید که او به حلّ غوامض و مشکلات، خبیر و دانا است". گفت: خبر بده به من از عمّار یاسر؟ حضرت فرمود: خَالَطَ الْإِسْلَامَ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَى النَّارِ، كَيْفَمَا دَارَ الْحَقُّ دَارَ مَعَهُ "اسلام با گوشت و خون عمّار یاسر آمیخته شده است و بنابراین بدن او بر آتش حرام است و چگونه این طور نباشد با آنکه عمّار پیوسته با حقّ دور می‌زد و حقّ نیز پیوسته با عمّار دور می‌زد."»

(۹) سوره مزمل (۷۳) آیه ۴. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۶۸:

«و قرآن را به نحو ترتیل بخوان!»

(۱۰) سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۸۹:

«آیا این مردم در قرآن تدبّر و تأمل نمی‌نمایند..»

^۱ الکافی، ج ۱، **کتابُ التَّوْحِيدِ، بابُ الْمَشِیئَةِ وَ الْإِرَادَةِ**، ص ۱۵۱. ح ۴.

عليهم السّلام در قضیه ذبح حضرت اسماعیل
 [توسط] حضرت ابراهیم که در اینجا آمده است یا
 در قضیه آدم و حوا ﴿فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا
 الشَّجَرَةَ بَدَتَا لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ
 عَلَيَّهِمَا مِنْ وَرَقِ آلِ جَنَّةٍ﴾^۱ هم آمده است که
 اراده حتم الهی بر اکل، تعلّق گرفته است و اراده عزم
 او بر نهی تعلّق گرفته است؛ از یک طرف اراده کرده
 است واقعاً اینها بخورند، اگر نمی‌خوردند دیگر
 زمین نمی‌آمدند و تمام این برکاتی که شما می‌بینید
 بحمدالله آدمیان از اوّل و آخر پر کرده‌اند، همه
 به‌خاطر آن نافرمانی است که این بابا ننه ما آنجا
 کردند! اگر آنها از آن گندم نمی‌خوردند زمین هم
 نمی‌آمدند ما هم در کار نبودیم، ما همان ملک بودیم
 و فردوس برین جایمان بود،^۲ این آدم ما را در این
 دیر خراب آورد که ما مبتلا شدیم و خلقی هم به ما
 مبتلا شدند! مشیّت خدا است دیگر، تا چه باید
 این قضیه «إِرَادَةُ حَتْمٍ و إِرَادَةُ عَزْمٍ» مسئله‌ای است که

^۱ همان، تعلیقه مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۲۲.

خیلی مورد توجه آقایان است که باید به او برسیم.

تأثیر مادیات و معنویات در جسم و روح

انسان

ولی قبل از اینکه به آنجا برسیم صحبت در کیفیت خلقت انسان بود، که ما می‌خواستیم این قضیه را بررسی کنیم که اصلاً می‌بینیم خلقت انسان از نقطه نظر تجربی و از نقطه نظر عقلی با همدیگر تفاوت دارد، حالا ما اسمش را شقی نگذاریم، بالأخره ما تفاوت را مشاهده می‌کنیم، این یک مسئله تجربی است، یک مسئله عقلی است بر اینکه همان‌طوری که مادیات در ماده انسان مؤثر است، همین‌طور معنویات و مکدرات در کدورت و صفای انسان تأثیر می‌گذارند. همان‌طوری که غذاهای مادی موجب اختلاف در کیفیت خلق جسم می‌شود، همان‌طور مسائل معنوی موجب اختلاف در کیفیات و اخلاقیات می‌شود.

می‌گویند که وقتی حاتم طائی به دنیا آمده بود از همان موقع آثار جود و سخاوت در او پیدا بود، وقتی که شیر می‌خورد اگر یک بچه دیگر می‌آمد او سینه مادرش را رها می‌کرد و به او اشاره می‌کرد، این‌طور

نقل می‌کند، البته بعید نیست که این‌طور باشد، حالا بعضی‌ها هم هستند [اگر دیگری بیاید] آن یکی را هم می‌گیرند! اینها خصوصیتی است که مربوط به بچه‌ها است. یا اینکه شما خودتان در بچه‌ها می‌بینید که بچه‌ها اصلاً با همدیگر تفاوت دارند، بعضی‌ها خیلی یک‌دنده هستند و بعضی‌ها خیلی نرم و ملایم هستند. بعضی از بچه‌ها خیلی راحت اهل سخاوت و بخشش هستند مثل بچهٔ چهارساله، پنج‌ساله، سه‌ساله، محیط هم محیط عادی بوده است، نه اینکه بگوییم که تأثیر محیط در اینجا بوده است بلکه اینها خصوصیتی است که ما مشاهده می‌کنیم.

همان‌طوری که در خصوصیات جسمی یا حتی قریب به روحی هم ما بعضی از مسائل روحی را می‌بینیم؛ حافظه در افراد متفاوت است و این از کودکی پیدا است، استعداد و هوش در افراد متفاوت است و این از کودکی پیدا است و همین‌طور سایر اخلاقیات در افراد متفاوت است. بعضی از بچه‌ها هستند وقتی حرفی به آنها می‌زنی گوش می‌دهند و دیگر مخالفت نمی‌کنند، خیلی عجیب است. بعضی‌ها را این‌قدر باید به اینها بگویی بالا سرشان

باشی و خلاصه اینها به یک طریقی می خواهند از زیر کار فرار کنند. این قضیه برای این نکته است که ما می بینیم در تلقی مطالب و در پندپذیری و در نصیحت پذیری اختلاف در آنها وجود دارد. پس این مسائل اصلاً از نقطه نظر تجربی و عقلی قابل انکار نیست.

روایاتی در مورد طینت انسانها

در اینجا ما یک روایاتی داریم که اینها بحث را روی مسئله معنوی و جنبه روحی آنها برده است. فرض کنید روایاتی که در مورد طینت است و تمام کسانی که در این مسئله صحبت کرده اند بالأخره این روایات را آوردند.

روایت زید شحّام از امام صادق علیه السلام

یکی روایت زید شحّام است از ابی عبدالله علیه السلام جلد پنج بحار، روایت سی ام، صفحه دویست و چهل و سوم، نمی دانم طبع چه طبعی است من اطلاع ندارم، من که بحار ندارم از همین نرم افزار استفاده می کنم. من اینها را سابق نوشته بودم، ولی چون مأخذش را ننوشته بودم بعد وقتی

که مراجعه می‌کنم دیگر نمی‌دانم این در کجا است.

عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله عليه السلام

قال: إن الله تبارك و تعالى خلقنا من نورٍ مُبتدعٍ

من نورٍ رَسَخَ ذلك النورُ في طينةٍ من أعلى عليين

و خلق قلوب شيعتنا مما خلق منه أبداننا و خلق

أبدانهم من طينةٍ دون ذلك فقلوبهم تهوى إلينا

لأنها خلقت مما خلقنا منه ثم قرأ ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ

الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيَيْنَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ

*** كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُ آلُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱ و**

إنَّ الله تبارك و تعالى خلق قلوب أعدائنا من

طينةٍ من سجينٍ و خلق أبدانهم من طينةٍ من دون

ذلك و خلق قلوب شيعتهم مما خلق منه أبدانهم

فقلوبهم تهوى إليهم ثم قرأ ﴿إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ

لَفِي سَجِينٍ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ * كِتَابٌ

مَرْقُومٌ * وَيَلْوِي لَوًى يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾^۲

^۱ سوره مطففین (۸۳) آیه ۱۸ - ۲۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۰۳:

«چنین نیست (که شما کافران پنداشته‌اید) بلکه حَقّاً نامه عمل و کتاب نیکوکاران در مقامی بس مرتفع و عالی است که آن را علیون گویند؛ و چگونه به حقیقت علیین مَطَّلَع خواهی شد؟ نامه عمل و کتابی است نوشته شده که مقربان حریم پروردگار آن را مشاهده می‌کنند.»

^۲ سوره مطففین (۸۳) آیات ۷ - ۹. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۰۳:

«چنین نیست که شما کافران پنداشته‌اید! بلکه حَقّاً نامه عمل و کتاب تبهکاران و منحرفان، در درکات نازل دوزخ است که آن را سجین گویند؛ و چگونه به حقیقت سجین مَطَّلَع خواهی شد؟! نامه عمل و کتابی است نوشته شده.»

حضرت در اینجا می‌فرماید: «خداوند تعالی خلقت ما را از این نور قرار داده است و این نور را در اعلیٰ علیین قرار داده است و قلوب شیعیان ما را خلق کرده است از آنچه که بدن‌های ما را خلق کرده است و ابدان را از طین خلق کرده است.» ببینید در اینجا لحاظ رتبه شده است، قلوب از نوری است که آن نور جنبه کثرت ندارد، بدن آنها از نوری است که به جنبه کثرت تنازل پیدا کرده است، آن وقت قلوب خلق شده است از آن طینی که با آن طین، ابدان آنها خلق شده است و بدن خلق شده از طینی که با آن طین قلوب اینها خلق شده است، این رعایت سلسله مراتب آن عالم تکثر در اینجا است که البته حضرت به این نحو بیان می‌کند، نه به آن نحو عقلی که ما می‌گوییم؛ با زبان دیگر. «قلوب اینها به ما میل دارد»، بعد حضرت فرمود: «قلوب دشمنان ما را از سبجین خلق کرده است».

این یک روایت است که در اینجا جنبه خلقت دلالت بر عالم ثبوت می‌کند یعنی شیعیان در عالم ثبوت و کفار در عالم ثبوت به این نحو خلق شده‌اند، در این روایت ندارد که خلق می‌شوند [بلکه] خلق شده‌اند دارد. نکته ما در اینجا این است که همه اینها

دلالت بر یک عالم ثبوت دارد، نه اینکه دلالت بر عالم
تکرّر و حدوث دارد.

روایت فضیل از امام باقر علیه السلام

روایت دیگر:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
مَسْعُودِ بْنِ يَوْسُفَ بْنِ كَلْبٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ
عَنْ فَضِيلِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ:

يَا فَضِيلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ خُلِقْنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خُلِقَ
قُلُوبُنَا مِنَ الَّذِي خُلِقْنَا مِنْهُ وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ أَسْفَلٍ مِنْ
ذَلِكَ وَ خُلِقَ قُلُوبُ شِيعَتِنَا مِنْهُ وَ إِنَّ عَدَوَّنَا خُلِقُوا مِنْ
سَجِّينَ وَ خُلِقَ قُلُوبُهُمْ مِنَ الَّذِي خُلِقُوا مِنْهُ وَ خُلِقَ
شِيعَتُهُمْ مِنْ أَسْفَلٍ مِنْ ذَلِكَ وَ خُلِقَ قُلُوبُ شِيعَتِهِمْ مِنْ
الَّذِي خُلِقُوا مِنْهُ فَهَلْ يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ عَلِيِّينَ أَنْ
يَكُونَ مِنْ أَهْلِ سَجِّينَ وَ هَلْ يَسْتَطِيعُ أَهْلُ سَجِّينَ أَنْ
يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ عَلِيِّينَ^۱.

اینجا را باید عنایت کنید: «فهل يستطيع أحد من

^۱ همان، ص ۲۴۹، ح ۳۸.

أَهْلٍ عَلَّيْنِ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ سَجِّينَ وَ هَلْ يَسْتَطِيعُ أَهْلُ
سَجِّينَ أَنْ يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ عَلَّيْنِ». طبق این روایت که
این هم دلالت بر مقام ثبوت در ازل می کند و اینکه
حقیقت نفس آدمی هر کسی به کیفیتی است که
خداوند تعالی امر کرده است، اینکه خلق شدند،
یعنی خداوند تعالی امر کرده و اراده او به دو نوع از
خلق تعلق گرفته است؛ نوع اوّل نوع عَلَّيْنِ است و
نوع دوم نوع سَجِّينِ است. به عبارت دیگر - حالا ما
اجمالاً اشاره می کنیم - عَلَّيْنِ یعنی مقام قرب و
حیثیت قرب و سَجِّينِ یعنی مقام بُعد و حیثیت بُعد.
این هم یک روایتی است که در اینجا است.

روایت اَبی بَکَرِ الْحَضَرَمِيِّ از امام سجاد علیه
السَّلام

دوباره روایت دیگر است:

عن اَبی بَکَرِ الْحَضَرَمِيِّ عن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
عليهما السَّلامُ أَنَّهُ قَالَ:

أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا مَعَنَا عَلَى وَلايَتِنَا لَا يَزِيدُونَ وَ
لَا يَنْقُصُونَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ طِينَةِ عَلَّيْنِ وَ خَلَقَ شِيعَتَنَا
مِنْ طِينَةِ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ وَ خَلَقَ عَدَوَّنَا مِنْ طِينَةِ سَجِّينِ

و خَلَقَ أَوْلِيَاءَهُمْ مِنْ طِينَةِ أَسْفَلٍ مِنْ ذَلِكَ.^۱

«خداوند میثاق شیعیان ما را بر ولایت ما گرفته است» یعنی از شیعیان ما میثاق بر ولایت گرفته است، میثاق یعنی یک تعهد تکوینی، یک تعهد تکوینی که براساس آن تعهد جبلّه اینها قرار گرفته است، باطن و شاکله اینها قرار گرفته است، این را میثاق می‌گویند. «نه بیشتر و نه کمتر» یعنی همان مقدار از ولایت ما که هر کسی دارد، نمی‌تواند به آن مقداری که دارد زیاد کند و نمی‌تواند کم کند، این معنای ولایت است، البته ولایت یک معنایی دارد که معنای بسیار دقیقی است یعنی آن جنبه روحانیت که حقیقت نورانیت وجود است این معنای ولایت است که آن جهت، جهت ربطی است. خلاصه این روایت این را می‌خواهد بگوید که هر کسی را به مقدار ظرفی که دارد آتش در کاسه‌اش ریخته‌اند، آن مقدار جهت نورانیتی که در هر کسی هست آن مقدار جهت نورانیت زیاد و کم ندارد، این سعه وجودی هر شخصی است؛ البته در مقام فعلیت باید این سعه را به فعلیت برسانیم. این هم یک روایت.

تلمیذ: تمام مجاهدات و سیر و سلوک فقط برای

^۱ همان، ح ۳۹.

به فعلیت رساندن است، نه برای زیاد شدن.

استاد: فقط برای به فعلیت رسیدن است، چه

کسی گفته زیاد می‌شود؟! نه خیر. هر کسی در هر

مرتبه‌ای که خلق شده است باید آن مرتبه را به فعلیت

برساند. لذا خود اینها با همدیگر تفاوت می‌کنند؛

خود اینها از نظر سعه با همدیگر تفاوت دارند. اصلاً

خود پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام باهم

تفاوت دارند، این فقط اختصاص به مردم ندارد. ما

اولیاء را می‌بینیم که با همدیگر تفاوت دارند.

درعین حال که این مراتب را رفته‌اند؛ ولی خصوص

ظرفیت آنها با همدیگر فرق می‌کند. هر کسی

یک‌طور است. یعنی ما نمی‌توانیم دو نفر در اینها پیدا

کنیم که از نقطه نظر سعه و از نقطه نظر خصوصیات و

ظهور بروزات و ظهورات وجودی در اینها، یک

شکل باشند، هر کدام اینها با همدیگر تفاوت دارند.

تلمیذ: بنا بر اینکه عالم ماده تنزل عالم حقیقت

وجود است، پس تخطی هم در این نیست که حتماً

در آن مقام هم به فعلیت خواهد رسید، یعنی هر کسی

از این عالم به آن عالم برود به مقام فعلیت خواهد

رسید، چیزی هم کم نمی شود؟!

استاد: شما خیلی عجله دارید، آقا خیلی عجله

دارید! صبر کنید آقا! بالأخره خواهد رسید و به آنجا

هم می رسد، گفت که مرغ یک پا دارد ما روی

حرفمان ایستاده ایم!

روایت مُحَمَّد بن سوقة از امام صادق علیه

السلام

روایت دیگر:

أحمدُ بنُ مُحَمَّدٍ عَمَّن رَوَاهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرِو

الجبليِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَوَاقَةَ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ طِينَةٍ عَلِّيَّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَنَا مِنْ طِينَةٍ

فَوْقَ عَلِّيَّينَ وَ خَلَقَ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ وَ

خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةٍ عَلِّيَّينَ فَصَارَتْ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا

لَأَنَّهَا مِنَّا وَ خَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ طِينَةٍ سَجِّيْنِ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ

مِنْ طِينَةٍ أَسْفَلَ مِنْ سَجِّيْنِ وَ إِنَّ اللَّهَ رَادُّ كُلِّ طِينَةٍ إِلَى

مَعْدِنِهَا فَرَادُّهُمْ إِلَى عَلِّيَّينَ وَ رَادُّهُمْ إِلَى سَجِّيْنِ.^۱

بعد تا اینجا می رسد که «فصارت قلوبهم تحنُّ إلینا»

از اینجا است – این فاء، فای نتیجه است – که قلوب

^۱ همان، ح ۴۰.

شیعیان ما میل به ما دارد. چرا بعضی‌ها نسبت به یک موردی تمایل دارند و بعضی‌ها ندارند؟ این را باید در این مسئله پیدا کنیم، «از اینجا است که قلوب آنها به ما میل دارد چون از ما است» و «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ». «و خلق قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةٍ أَسْفَلَ مِنْ سَجِّينَ» از یک طین پایین‌تر است. «اینها را برگرداننده به علین است و اینها را برگرداننده به سجین است». اینکه هر کدام را به او برمی‌گرداند یعنی مآل او را مثل مبدأ او قرار می‌دهند،

روایت ابی‌الحجاج از امام باقر علیه السلام

روایت دیگر روایت ابوجعفر علیه‌السلام است که ابی‌الحجاج روایت می‌کند، این روایت جلد شصت و چهارم است، صفحه صد و بیست و ششم: **عن أبي‌الحجاج قال: قال لي أبو‌جعفر عليه السلام:**

يا أبا‌الحجاج إنَّ اللهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَّ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِم مِّن طِينِ عَلِيِّينَ وَّ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِّن طِينِ عَلِيِّينَ فَّقُلُوبُ شِيعَتِنَا مِّنْ أَدَانِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَّ آلِهِ وَّ سَلَّمَ وَّ إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِّن طِينِ سَجِّينَ وَّ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ أُخْبِتَ مِّنْ ذَلِكَ وَّ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ مِّن طِينِ دُونَ طِينِ سَجِّينَ فَّقُلُوبَهُمْ مِّنْ أَدَانِ

أُولَئِكَ وَكُلُّ قَلْبٍ يَحْنُ إِلَى بَدَنِهِ^۱.

این‌هم مثل آن روایت است.

روایتِ ربعی از امام سجاد علیه السلام

یک مطلبی که در اینجا هست و آن مسئلهٔ تنزل

مراتب است، آن [مسئله] در این روایت بسیار

عجیب است و آن‌هم در همین جلد هست:

عن ربعي بن عبد الله بن الجارود عمّن ذكره
عن علي بن الحسين صلوات الله عليه قال:

^۱ بحار الأنوار، ج ۶۴، أبواب الإيمان و الإسلام و التشيع و معانيها و فضلها و صفاتها، باب طينة المؤمن و خروجه من الكافر و بالعكس...، ص ۱۲۶، ح ۲۸. ترجمه:

«امام باقر علیه السلام به ابی حجاج فرمود: ای

ابی حجاج به راستی خدا محمد صلی الله علیه و آله و

سلم و خاندانش را از سرشت علّیین آفرید، و دل‌های

(آنها را) هم از سرشت علّیین آفرید و دل‌های شیعه

از جنس تن خاندان محمدند و راستی خدا دشمن

خاندان محمد را از سرشت سجّین آفرید و دل‌هایشان

را از پلیدتر و شیعه‌شان را از سرشتی فروتر و

دل‌هایشان از جنس تن آنها است و هر دلی شیفتهٔ تن

خود است.»

تا اینجا مسئله‌ای نیست بعد می‌فرماید:

و خَلَقَ الْكَافِرِينَ مِنْ طِينَةٍ سَجِيلٍ قُلُوبُهُمْ وَ أَبْدَانُهُمْ
فَخَلَطَ بَيْنَ الطَّيِّتَيْنِ فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ يَلِدُ
الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَ
يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خُلِقُوا
مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ.^۱

^۱ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب الطينة و الميثاق، ص ۲۳۹، ح ۱۸.
ترجمه:

«علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: خدای

عزوجل دل‌ها و پیکرهای پیغمبران را از طینت (گل
و سرشت) علّیین آفرید، [اندازه‌گیری کرد] و
دل‌های مؤمنین را هم از آن طینت آفرید و پیکرهای
مؤمنین را از پائین‌تر از آن قرار داد [آفرید] و کافران
را از طینت سجّین آفرید، هم دل‌ها و هم پیکرهایشان
را، آنگاه این دو طینت را (هنگام خلقت آدم) ممزوج
ساخت، به همین جهت از مؤمن کافر متولد شود و
کافر مؤمن زاید (زیرا فرزندان آدم استعداد این دو
مرتبه را پیدا کردند) و نیز به همین سبب به مؤمن

یعنی در اینجا خود مؤمنین دارای مراتبی هستند، بعضی از مؤمنین، مؤمنی هستند که میل به گناه در آنها کم است و کمتر است، در بعضی از این مؤمنین ما می‌بینیم که میل به گناه در آنها هست. این میل به گناه و عدم میل به گناه بسته به مراتبی دارد که آن مراتب در آنها قرار داده شده است.

حالا راجع به این روایت که خصوصیت این روایت چیست و بحث راجع به اینکه طینت چطور هست را *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* بعداً - راجع به خصوص سجّین- عرض می‌کنیم که اگر بتوانیم در جلسه بعد این مسئله عالم ثبوت و اختلاف در مراتب را از نقطه نظر کثرت تمام کنیم، بالأخره ببینیم در این کثرت، آیا این اختلاف، اختلاف اختیاری است یا غیر اختیاری است؟ از

گناه و بدی رسد و به کافر ثواب و نیکی (زیرا طینت هر یک از آنها به طینت دیگری ممزوج است)، پس دل‌های مؤمنان بدان‌چه از آن آفریده شده گرایند و دل‌های کافران بدان‌چه از آن آفریده شده تمایل کنند.»

نقطه نظر عقلي دیدیم که این اختلاف، اختلاف غیر اختیاری است. همان طوری که ابدان تفاوت دارد من غیر اختیار، خصوصیات بدنی اختلاف دارند من غیر اختیار، خصوصیات روحی که نزدیک به بدن است، مثل قوای حافظه، درّاکه، هوش و استعداد و امثال ذلك، اینها اختلاف دارد من غیر اختیار، همین طور قوای روحی و تجردی محض مانند جود، سخا، بخشش، روحانیت، غیر روحانیت، قبول، عدم قبول، عقل، اینها در افراد وجود دارد من غیر اختیار.

بنابراین اصل مسلّم در مسئله اختیار و در مسئله مشیّت این است که خصوصیات جسمانی افراد همان طور که با همدیگر بدون اختیار مختلف است، خصوصیات روحانی و ظلمانی افراد هم در افراد بدون اختیار مختلف است. این مربوط به مسئله عقلی می شود که خودمان از نقطه نظر تجربی مشاهده می کنیم.

از نقطه نظر روایات هم داریم که دلالت می کند هر کدام از مؤمنین و شیعیان اینها دارای مرتبه خاصّ از وجودی هستند که ثبوت اینها در ازل مقررّ است

یا در علّیین یا در سجّین و این اختلاف در آنجا وجود دارد. حالا ببینیم که با این موضوع ما چه کار کنیم؟! می‌توانیم یک کاری کنیم که همه را بی‌دین کنیم؟! خلاصه از راه به در کنیم؟! زورمان می‌رسد یا نه؟! تلمیذ: شقاوت یعنی چه؟ یعنی همان کدورت محض؟

استاد: شقاوت یعنی عدم قبول حق، حق را نمی‌تواند قبول کند.

در باب خلود انسان

تلمیذ: ... در باب خلود انسان ...

استاد: ما گفتیم که قائل به خلود نیستیم.

تلمیذ: یعنی خلود به چه نحو است؟!

استاد: چون خلودی وجود ندارد، بالأخره اینها به واسطه آن جنبه ابتعادی که دارند به آن جنبه روحانیت برگشت پیدا می‌کنند.

حقیقت قضیه این است که خیلی از افرادی که در این مسائل صحبت کرده‌اند یک تیری را در تاریکی رجماً بالغیب انداخته‌اند. واقعاً در اینکه در روز قیامت اوضاع چطور است و چه قسم است ما که خبر نداریم، نرفتیم ببینیم که واقعاً خدا با هر شخصی

می خواهد چه کار کند مثلاً با عُمَر می خواهد چه کار کند؟ با ابوبکر می خواهد چه کار کند؟ با شمر و یزید می خواهد چه کار کند؟ ما این را که نمی دانیم، بر حسب ظاهر.

از نقطه نظر عقلی می توانیم بگوییم که مشیت خدا همان طوری که در بروز صفات جمال هست در بروز صفات جلال هم هست یعنی همان طوری که جهت قرب را خداوند متعال خلق کرده است، جهت بُعد را هم خلق کرده است. اما اینکه بگوییم: چرا این را بعید خلق کرده است و او را قریب خلق کرده است؟ خدا می گوید: فضولی موقوف! به تو نیامده است! یعنی ما به این نکته و به اینجا که می رسیم ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۱ است، چرا پیغمبر را به پیغمبری برگزیدی و علی را به نبوت اختیار نکردی؟! به تو مربوط نیست دلم خواسته است! دیگر اینجا جایی نیست که جای برهان باشد. وقتی که امر به مشیت و به فعل خدا

^۱ سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۳. آیین رستگاری، ص ۴۵:

«خداوند از کاری که می کند مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی گیرد؛ و ایشانند که مورد پرسش و مؤاخذه واقع می شوند.»

برمی گردد دیگر در آنجا صحبت تمام می شود، اراده خدا تعلق گرفته است بر اینکه من باب مثال این، این طور هست، اراده خدا تعلق گرفته است که بدن انسان این کیفیت داشته باشد، حالا این بدن انسان اگر غذای عادی بخورد که هیچ، اما اگر غذا کمی مانده باشد تمام آدم زیرورو می شود و می میرد. حالا می بینید خدا یک بدن دیگری را درست می کند مانند کرکس که اصلاً غذای سالم نمی خورد؛ یعنی حیات و رشد و قدرتش به این است که هرچه مانده تر باشد و هرچه متعفن تر باشد و هرچه به اندراس و اضمحلال و امثال ذلک نزدیک تر باشد، برایش جالب است و کیفش بیشتر است! قدرت، توان، بقاء و حیاتش همه از این است. حالا ما بگوییم که خدایا چرا ما را آن طور خلق نکردی و این را این طور خلق کردی؟! می گوید که خودم می دانم! این دیگر چیزی نیست که ما دنبال علتش بگردیم.

به عبارت دیگر برگشت این قضیه به «الذاتیات لا

يُعَلَّلُ»^۱ است و به این برگشت پیدا می کند. در مسئله

^۱ نهاية الحکمة، ج ۴، ص ۱۲۴۴.

خلود هم همین است که ارادهٔ خدا بر ظهور جمال و بر ظهور جلال در دوتا ذات تعلّق می‌گیرد، این سوای مسئلهٔ اختیاری است که ما می‌خواهیم راجع به آن بحث کنیم. ما هنوز فعلاً به بحث اختیار نیامدیم که آیا تمام اینها در اختیار مؤثر است یا مؤثر نیست؟! ما هنوز به اینها کاری نداریم. شاید اصلاً به این قضیه اختیار هم نرسیم، به قول ایشان قبل از اینکه به روضه برسیم ... روضه و دعا و همه چیز بعد منبر روشن باشد که کار به کجا خواهد رسید! ولی در هر صورت از نقطه نظر ظاهر این بحث‌ها باید بشود و از آن طرف هم ما بنا بر شیره مالی که نداریم.

اینها که آمدند و صحبت کردند خودشان نفهمیدند که چه می‌گویند! آخرش شروع کردند یک چیزی گفتند و رفتند! در میان اینها فقط مرحوم آخوند دیگر عقلش به جایی نرسید و گفت که سر [قلم] شکست^۱ و ...، حالا می‌خواست بگوید که نفهمیدم چه شده است، بندهٔ خدا این را می‌خواهد

^۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۶۸.

بگوید.

تلمیذ: بالأخره برگشت از حقیقت فرد به مبدأ خودش، چون بحث خلود از نظر عذاب است، اگر ما خلود نداریم یعنی در حقیقت طرف برمی گردد به آن اصل خودش که عذاب رفع می شود یا این طور معنا کنیم یا اینکه بگوییم که چون مظهر قهاریت و جلال حق است همان طوری که افرادی از جمال حق لذت می برند متنعم هستند آنها هم

استاد: بله آنها هم همین طور آنها هر چه می بینند پس خوششان می آید؟! نه، آنها دادشان درمی آید!

تلمیذ: همان دادش درمی آید درحالی که مظهر اسم جلال حق است؟

استاد: این هم که چرا خوشش می آید، خوشش نیاید دیگر.

تلمیذ: تناسب و تقارن روحی با حقیقت این متجلی یا متجلیات حضرت حق است؟

استاد: آن هم به خاطر همان ربط بین آن نحوه ابتعادی که در آن قرار داده شده است؛ یعنی وجود او وجود دارای ستار است، وجود دارای حجب است، وجود دارای تعین ابتعادی است، از این نقطه نظر به

آن سجّین می گوئیم.

تلمیذ: پس این دوباره به همان ذات برمی گردد و

در صفات جلالیه حق جمع می شود.

استاد: جلال بله، دیگر همه یکی بیشتر نیست،

جمال است دیگر، ما که صفات جلال نداریم

همه اش جمال است.

تلمیذ: می گویند: جمالت را عشق است همین

جا است دیگر!

استاد: بله! به گفتن آسان است ولی بعضی اوقات

! ...

حالا إن شاء الله می رسیم عجله نکنید.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ